

بحران بنیادگرایان طالب را ایجاد کرد!

(بخش سوم)

سال ۱۹۹۴، نیز یکی از سالهای پر حوادث و تباه کن در جمله وقایع تاریخ جاری کشور ما افغانستان، محسوب می گردد. درست پس از اول جنوری همان سال، طوری که قبلاً هم تذکر یافته است، ترکیب جدیدی در صف آرای های قوای جنگی، تنظیمی، اجیران سلاح بدست حرفوی، در صدر همه در صفوف حلقات بنیادگرایی چپ و راست ضد منافع ملی رونما گردید. جنرال عبدالرشید دوستم که بقول یک روزنامه نگار، حکومت «یک حزبی» سابق را کمی قبل از دو سال سقوط داده بود، در حالیکه خود افتخار عضویت کمیته مرکزی آنرا داشت و از صلاحیت های وسیع نظامی نیز برخوردار بوده، حال بار دیگر تغییر جبهه داده است. «پیروان دین و بی دین» بخاطر رسیدن بقدرت متعهد شده اند. جنگ کیفیت دیگری را بخود گرفت، زیرا «دشمنان» دیرینه که پیوندهای علنی و پنهان هر دو با کشورهای خارجی دخیل در مسایل افغانستان ورد زبان خاص و عام گردیده بود، در یک صف قرار گرفتند.

عبدالرشید دوستم اصطلاح «رفیق» را با «برادر» تعویض نمود، گلبدین حکمتیار هم از همه کلمات «ضدیت و نفرت انگیز» خود در باره شخص عبدالرشید دوستم، که قبلاً از نظر او و هوادارانش «ملحد» و «کافر» و «گلم جمع» و «نوکر کمونیست های روس» خوانده میشد صرفنظر نمود. گزارشات از شدت تلفات جنگ در کابل و فرار مردم کابل از خانه و کاشانه آنها روز تا روز وحشتناک تر میگردد. تنها در شش روز جنگ، ۶۰۰۰ کشته و زخمی، ۷۰۰۰۰ فراری بسمت جلال آباد، از جمله ۱۴۰۰۰ تنها به پاکستان. قریب چهار هفته بعد از حالت جدید، روزنامه های خارجی درست بتاريخ ۲۶ جنوری ۱۹۹۴ از نیویارک خبر داده اند که بتاريخ ۲۵ همان ماه، به نسبت تداوم جنگ در افغانستان شورای امنیت سازمان ملل متحد برای نخستین بار، موضوع میانجیگری بین جوانب درگیر را براه انداخت. به ابتکار اضلاع متحده آمریکا، این عالیترین ارگان سازمان ملل متحد، روز دوشنبه، برای نخستین مرتبه پس از سقوط حکومت نجیب الله در سال ۱۹۹۲، دوباره با افغانستان مشغول گردیده است. شورای امنیت از جوانب درگیر قطع فوری جنگ را طلب نموده است.

نشرات معتبر در جنوری با نشر عکس های جنرال دوستم، با لباس جنگی نظامی، در باره همین مرحله جنگ می نویسند: «خیانت یک جنرال به رئیس جمهور، آنکشور را به انشعاب تهدید می نماید.» در پای عکس او هم چنان تذکر داده میشود، تا حال یک «رژیم را سقوط داده است.» در همین راپور از گلبدین حکمتیار بحیث رئیس حکومت یاد نموده، مینویسد: «رئیس حکومت امر فیر راکت را بر پایتخت صادر کرد. رئیس جمهور - بنام الله - با بمباران جواب داد. از یک هفته بدینسو کابل باز زیر آتش باران مرمی است. . . صدراعظم گلبدین حکمتیار از تاریکی صبح اول جنوری بیعد متحد با جنرال از یک تبار، کمونیست سابق رشید دوستم، مصروف جنگ است. . . بی اعتمادی در برابر تلاش های قدرت طلبانه اقلیت تاجیک، که رئیس جمهور ربانی، ۵۲ ساله (۱۹۹۴) نیز از جمله شمرده می شود، رهبر ملیشه دوستم خطرناک را بر آن داشت، تا اتحادی را با «متعصب» (دوستم در باره حکمتیار)، در پیش گیرد. نا توانی سیاسی، ممکن توانسته باشد تا حکمتیار جنگی راه خدا، ۴۳ ساله را (۱۹۹۴)، در قرارگاه «خیانت به اسلام» (حکمتیار در رابطه با دوستم)، بکشاند. صدراعظم در زمان مأموریتش هیچگاه در پایتخت قدم نگذاشته است. بالمقابل رئیس دولت هم از کابل بیرون نیامد. از جمله تمام جنگ سالاران، یگانه کس، جنرال دوستم، ۳۹ ساله (۱۹۹۴) بوده است که میتوانست، آزاد در شهریکه توسط ملیشه متخاصم مورد ترور قرار میگرفت، حرکت داشته باشد. این فرمانده ۱۲۰۰۰۰ نفر، زمانی یک حکومت را سقوط داد. مستقیماً پس از آنکه در سال ۱۹۹۲، بمجاهدین پیوست، رژیم نجیب الله، وفادار به مسکو، سقوط نمود. بعد از ۲۵ لشکر کشتی در مدت ۲۰ ماه - که اکثراً در داخل و اطراف کابل - بوقوع پیوست، صد ها هزار فرار نموده اند؛ بیش از ۱۰۰۰۰ مرد، زن و طفل از زمان پیروزی بر رژیم بی خدا، جان خود را از دست داده اند.»

برخی از منابع نشراتی، افغانستان را مانند انسان در بستر «مرگ» خوانده، از مسدود بودن ۲۰ روزه راه مواصلاتی، با پاکستان یاد میشود. ضمن گزارش در باره سایر پراپلم ها، از جنگ خاتمه نیافته بر ۷۵۰۰ هکتار فارم های میوه دار «سیتروس»، نیز مینویسند. . . در عین زمان در پهلو «جنگی های جهادی» از شورای ۵۰ نفری ولایت ننگرهار، سخن در میان بوده. . . گفته میشود که کم از کم ۸۰۰۰۰ انسان تا حال از اثر جنگ های کابل، به

دپانو شمیره: له ۱ تر 5

ولایت ننگرهار پناه آورده اند. . . از جمله ۵۰۰۰۰ مسلح «جهادی» درین ولایت، فقط ۸۰۰۰ را در قوای مسلح ولایت جذب نموده اند.

مطبوعات همچنان گزارش میداده است که برخورد های مسلحانه، بولایات شمال کشور هم سرایت نموده است. بر اساس اظهارات مسئولین حکومتی، نوشته بودند که قوای برهان الدین ربانی حملات را دفع نموده، منجمله از تلفات تعداد ۲۰۰ عسکر جنرال عبدالرشید دوستم گزارش داده اند.

بسیلسله مناقشات بین جوانب درگیر در ماه اپریل . . . ۱۹۹۴، «مستیری» تونسلی الاصل عرب، نماینده خاص سازمان ملل متحد تلاش هایش را بخاطر رسیدن به ختم جنگ و برقراری صلح ناکام اعلان نموده، اظهار میدارد که گلبدین حکمتیار خواستار استعفای فوری برهان الدین ربانی گردیده بود، که از طرف جانب مقابل مورد قبول نبوده است.

در شرایط و احوالیکه تلاشهای «میسیری» فرستنده سازمان ملل متحد در ختم جنگ به ناکامی می انجامد، در ماه سپتمبر ۱۹۹۴ در اسلام آباد، باز هم اعلام میدارد که گویا تلاش میورزد تا «گروپهای غیر وابسته افغانی» را برای تلاشهای صلح خود جلب نماید. چه عجب «آزمایش». بفعالیتهای این شخص هم جهان امید نتیجه مثبت داشته است. «گروپهای غیر وابسته افغانی»، را این شخص چگونه تشخیص و چه قوتی در آنها میدیده است. ازین علایم بر میآید که دست های نیرومند، در عقب پرده «میسیری» باید در فکر ایجاد قوتی میگردیدند، تا به حالت آنوقت خاتمه دهند.

در عین زمان گزارشات مطبوعاتی نشان میدهد که اضلاع متحده، در سازمان ملل متحد دولت افغانستان را در همین سال ۱۹۹۴، در قطار شش کشوری در جهان قرار میدهد، که از خود همکاری کافی در مبارزه علیه قاچاق مواد مخدره نشان نمیدهد. در عین زمان در همین سال از وابستگی اقتصاد پاکستان به بخش تجارت مواد مخدره گزارش می یابد. همین پاکستان متحد با کشورهای پیشرفته غربی در اهداف نظامی و امنیتی در منطقه، یک چهارم تجارت خارجی خود را از بخش تجارت مواد مخدره تدارک می بیند. پاکستان را پس از «برما»، بحجم ۷۰ تن تولید سالانه هیروئین، در مقام دومین تولید کننده هیروئین قرار داده بودند.

در ماه نومبر ۱۹۹۴ بر حسب گزارشات روزنامه ها، قریب ۸۰۰۰۰۰ انسان در کابل، در خانه های اکثرأ صدمه دیده بسر میبرده اند، پایتخت افغانستان، کابل را «ساریو» دومی نام داده بودند. در مدت قریب دو سال سپری شده این به اصطلاح مجاهدین، که هواداران آنها در صف مردم، سالیان دراز در انتظار استقبال از آنها بوده اند، جز مرگ و ویرانی چیزی بمرم نمیدادند. مبلغین آنها تا اکنون با بیشرمی های بیحد، لفاظی و عوامفریبی بینظیر در صفحات تلویزیون های دست داشته، ادامه میدهند.

بیهوده نخواهد بود، هر گاه یاد آوری شود که تا آزمان کدام تشکل «سیاسی» یا «حرکت منظم»، بنام طالب برای عموم جامعه، معلوم نبوده است. این کلمه، یعنی «طالب» در دهات و مدرسه های مذهبی شهرها، در چوکات تعلیمات و آموزش دینی، سابقه دیرینه داشته است. فقط گاه گاه، بعضی از مأمورین دولتی، در قریب پنجاه سال قبل، تبلیغ می نمودند که گویا، حرکت «مخفی» موجود اند، که مراکز آنان در پاکستان بوده، برضد بعضی از تصامیم «ریفرمستی» دولت شاهی افغانستان به تبلیغ می پردازند. چنانچه وقتی حوادث «پاشاندن» تیزاب بر روی و رخ» دختران «مکتب رو»، بوقوع پیوسته بود، مسئولیت را بر همچو حلقات «مخفی» یاد می نمودند.

در سالهای اخیر اقامت «قوای شوروی»، مردم دهات از گروپهای کوچک مسلح با سلاحهای «خفیف» حکایت می نمودند، که در دهات افغانستان، در گردش بوده اند، و به تبلیغ دینی و تحریکات ضد حکومتی وقت و حضور قوای شوروی وقت می پرداخته اند. بهر صورت، یک تشکل مستقل در درون سازمان ها و تنظیم های «نظامی - سیاسی» مستقر در پاکستان و ایران تا آنوقت شنیده نمیشد. در صورتیکه چنین حالت میبود، حتماً تنظیمها موقوف خود را بمخاطره میدیدند. زیرا این «شاگردان مدارس دینی» حتماً افراد «افراطی تر» می داشته اند.

بر اساس گزارشات روزنامه ها بعنوان نمونه بتاريخ ۲۱ جنوری ۱۹۹۴ در رابطه با حملات راکتی بر پایتخت کابل، چنان وخیم گزارش یافته است که جنگ بر سر قدرت، پایتخت را به ویرانه و خاکستر میدل ساخته است. در همان لحظات اتحادیه اروپا، روز پنجشنبه همان ماه مبلغ ۸۷۰۰۰۰ مارک رابرای کمک های طبی، تخصیص داده است.

جنگهای بعد از جنوری ۱۹۹۴، هم از جانب «متحدان» برهان الدین ربانی در دولت و هم از جانب مخالفان آن، بشیوه خاصی به پیش برده میشود. یک روز جنگ باز روز دیگر، در صحنه مذاکرات یکدیگر را به آغوش میگرفتند، و سرود ادعا های یکنواخت روابط برادرانه را مینواختند. در گرد آوردن دور میز و یا اطلاق های مذاکره، دولت های ایران، سعودی و پاکستان بشمول کشور های آسیای میانه، پیشقدم بوده اند. ایران از همه بیشتر فعالیت داشته است. این همه صحنه ها در سالهای بعد از خروج قوای شوروی و سقوط دولت «چیپی» توسط کشور های منطقه، عمدتاً ایران و پاکستان اداره می گردید. سنگ توازن ترازو به احتمال قوی در دست «ازبکستان» بوده است. در جناح تنظیم های

چهار گانه مقیم در پشاور، چون حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، حزب اسلامی مولوی خالص، اتحاد اسلامی سیاف و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی، دایماً قسم ها، تعهدات و نفاق ها دیده میشد.

خاصتاً امر شورای نظار احمد شاه مسعود، با گلبدین گاهی بمقابله و گاهی با صحبت‌های «برادرانه» می پرداختند. در تحت نام دین و مذهب، در عمق هردو علنی و مخفی از تفاوت های «تاجیک» و «پشتون» در جلب هواداران علیه همدیگر کار می‌گرفتند. تا امروز هواداران آنها ازین عمل دست بردار نشده اند. کلمات پوچ زیاد را بکار می‌برند. صرفنظر از آنکه، خود آنها از نشست و برخاست و روابط خود چگونه نتایج را میداشته اند، مردم افغانستان هیچگاه بر حرفهای آنها باور نداشته اند. بناءً اقلاً همین اعمال آنها، خصومت و دشمنی آنها را بامناف ملی تبارز میدهد.

به ادامه همان جنگهای جدید ماه جنوری، بتاریخ ۹ مارچ ۱۹۹۴، بار دیگر از مرگ ۱۸ انسان و زخمی شدن بیش از ۱۰۰ نفر خبر میدهد. در ین زمان، بقول «سازمان عفو بین المللی»، گزارش مییابد که «سازمان عفو بین المللی متوجه حملات بی رحمانه علیه همه زنان تعلیم یافته در کشورهای درگیر در جنگهای داخلی، نظیر افغانستان میباشد، که مورد خصم و نفرت مجاهدین افراطی قرار گرفته اند. بنا بر وهم از شکنجه بسیاری از آنها، به ترک نمودن کشور مجبور ساخته شده اند. هتک حرمت و تجاوز توسط پولیس، عساکر و یا گروههای پارلمانی، برحسب گزارشات سازمان حقوق بشر شدیداً افزایش یافته است.»

این نشاندهنده حقیقتی است، که برخورد ظالمانه در برابر زنان، قبل از بروز «طالبان» بحیث یک قوت جنگی در کشور حاکم بوده است.

بهمین ترتیب در ۱۵ اگست، ۱۹۹۴ روزنامه ها باز خبر میدهند که روز شنبه، سه بازار بزرگ پایتخت، کابل توسط قوای گلبدین حکمتیار، به آتش گرفته شده است. در نتیجه اقلاً ۳۰ نفر زخمی و ۲۰ کشته بجا گذاشته ست. روزنامه ها بتاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۹۴ از اسلام آباد گزارش میدهند که روز یکشنبه در اثر راکت باران واحد های تحت قوماندۀ گلبدین حکمتیار و عبدالرشید دوستم، که جمعاً ۶۱ راکت را بر مناطق مسکونی شهر فیر نموده اند، بقول رادیو کابل، ۱۷ کشته و ۳۸ زخمی بیار آورده است.

زنگ خطر تکاندهنده را «یونیسیف» در ماه اکتوبر ۱۹۹۴ به صدا در آورد، جهانیان را از خطر وقوع فاجعه در کابل هوشداری میداد. در گزارشیکه در «ژینو» بنشر رسید، اوضاع را در کابل وحشتناک ارزیابی نموده، گفته اند، که ازجمله دو میلیون باشنده کابل نیم آنها فرار نموده اند. ۵۰۰۰۰ آنان در ساختمانهای مکاتب و مساجد و سایر عمارات دولتی پناه برده اند. ۲۰۰۰۰۰ بی خانه کوشیده اند، تا از صحنه جنگ دور روند. بر اساس راپور مؤسسه صحتی جهان، بتعداد ۷۰۰۰۰ زخمی از زمان بروز دوباره عملیات جنگی تخمین شده است. در کمپ های جلال آباد جمعاً از موجودیت ۲۰۰۰۰۰ فراری در شرایط دشوار گزارش مییابد. در همین گزارش همچنان تذکر داده میشود که از زمان آغاز جنگ پس از سال ۱۹۷۹، که مصادف با ورود قوای شوروی بوده است، ۳ الی ۴ میلیون طفل با سوء تغذی مواجه بوده، علاوه سالانه ۲۶۵۰۰۰ طفل بسنین کمتر از پنج سال جان خود را از دست میدهند. قریب ۸.۲ میلیون طفل شاهد تعمیل زور گردیده اند که از عواقب صدمات جسمی و روانی، رنج و زجر میکشند. با وجود پیشرفت در پروژه های «مین پاکی» سازمان ملل متحد، همین کارمند سازمان مذکور، در گزارش خود مینویسد که نخست در ۵۰ سال آینده کار بانجام خود خواهد رسید. از جمله ۱۹ میلیون نفوس کشور در آنوقت طوریکه گزارشگر مینویسد، ۵ میلیون آنرا فراری قلمداد نموده است.

حال براساس همین چند نمونه از حقایق تلخ جامعه ما، یکبار دیگر بخوانندگان محترم مراجعه میشود، تا خود قضاوت نمایند که آیا همین سازمانهای جنگی که همچو بلا ها و مصیبت ها را بر سر مردم این کشور آورده اند، مال و دارائی عامه و شخصی را به تاراج برده اند، تا همین اکنون در زیر تأثیر گماشتگان سلاح بدست آنها، بر سینه های مردم بی پناه ما وزنه انداخته اند، حق و صلاحیت و درک علمی آنرا دارند، تا برای اعمار یک افغانستان نوین، کلمات «فیدرالیزم»، «مرکزیت» و یا «غیر مرکزیت» را بزبان بیاورند؟ مردم ما ضرب المثل نیاکان خود را به حافظه دارند که می گویند: «آزموده را نباید آزمود!». حال این همه جعلکاران، ممکن است به امید «فیدرالیزم» در فکر آن باشند، تا خوابهای به جریان انداختن ثروت های دزدی و پولهای را که از «فروش سنتگر و سایر سلاح ها و مواد مخدره» بدست آورده اند در «پادشاهی های» کوچک خیالی «جنگ سالاری» آنها به چرخش آورند و بتدریج تاریخ کشور ما را بفراموشی بسپارند. به هموطنان شریف افغانستان باید گفته شود که این رهبران دزدان و رهنان، «تیپ» دزدان بحری، حیثیت و اعتبار انسانی آنرا ندارند، که بر پیشنهادات مغرضانه این مجرمین تاریخی، دست خط بدهند.

بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۴ خیر کوتاه ولی بسیار پرمعنی که ممکن با انکشافات بعدی کشور بمثابه «سنگالی» نقش داشته بوده باشد، بنشر سپرد شده. در خبر میخوانیم: «سیاستمداران رهبری کننده در مذاکرات صلح کویته تصمیم، ارسال یک قوه بیطرف را پیشنهاد نمودند، تا از امنیت و ثبات بیشتر غمخواری صورت گیرد. فرستنده سازمان ملل متحد «محمود مستیری» از رهبران مجاهدین و همه احزاب خواست، تا درین پروسه صلح سهم بگیرند.»

د پانو شمیره: له ۳ تر 5

افغان جرمن آنلاین په درېټ تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پاوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولی

حال سؤال حساسی مطرح شده می‌تواند، که ازین «طرح» قوه بیطرف چه کسی باید استفاده کرده باشد؟ آیا قدرتهای بزرگ در پس پرده، «چراغ سبز» را در دست سازماندهندگان داده است، تا یک قوت جنگی، جدید ایجاد شود؟ محل حرکت بسوی افغانستان از خاک پاکستان بوده است. ازین خاک اقل از سال ۱۹۷۹ بی‌عده، دسته های جنگی، بحرکت می افتاده اند، که حاجت به تبصره نیست. ولی تحلیل وقایع قریب سی سال هم ساده نیست. آیا مردم افغانستان همین اکنون امکان آنرا در اختیار دارند، تا به ریشه های ارتباطات این باصطلاح سخنگویان «اتتلاف ملی»، «جبهه ملی» و سایر گروه ها، بشمول زمامداران این بازی، پی برده، پرده از عوامفریبی های آنها را بردارند؟

وقتی اگر وقایع را ارزیابی می‌نمائیم، باید نخست مطمئن باشیم که همه «فکتهای» را روی میز داریم. ثانیاً باید در کار خود صادق باشیم و بگوئیم، چه چیز را نمیدانیم که برای نتیجه‌گیری، بر اساس «میتود» های علمی تحلیلی از اهمیت برخوردار بوده می‌تواند. یک انسان با فکر سالم، باید متوجه باشد، که ادعاهای، بدون سند، علیه همدیگر که کی بکدام دستگاه وابسته است، جامعه را به حقیقت نزدیک ساخته نمیتواند و کدام مشکلی را حل نمیتواند. بحیث انسانهای عادی هیچکس قادر نیست، تا شیوه دقیق فعالیت های مخفی دول را دریابد، پس در قضاوت خود، چنین «فکتور» را زمانی در نظر بگیریم که اسناد قابل باور در اختیار باشد.

همه میدانیم که تحت نام «طالب» یک قوت کاملاً جدید و ناگهان در زمان «حکومت» بی نظیر بوتو در ماه اکتوبر ۱۹۹۴ وارد قندهار گردید. در آغاز ماه نوامبر قندهار تحت کنترل طالبان قرار گرفت. در نخستین روزها، مردم عوام ازین حرکت استقبال نموده بودند. وقتی ساحات وسیعتر را اشغال مینمودند، گزارشات در آنزمان از موجودیت سه گروه عمده در تحت نام «طالب» یاد میکردند. درین گروهها، هواداران رژیم سابق قبل از آغاز بحران در نیمه دوم دهه هفتاد قرن بیست، یعنی قبل از سقوط سردار محمد داود خان، هواداران و افسران «خلق» جناح های مختلف که «حزب حاکم چپی» قبلی را ترک نموده بودند، بعضاً حتی از «امینی ها» نیز نام می برده اند، گروه سوم، ناراضی های «جهادی» که رهبری آنها را «ملا های» معروف بدست گرفته بودند. بتدریج در ترکیب اتحاد ها نیز تغییرات رونما میگردد.

«اتحاد شمال» بوجود آمد. عبدالرشید دوستم و گلبدین مکرراً ازهم جدا گردیدند و باز بشکل دیگری ملاقی و باز از یکدیگر فاصله گرفته اند. در یک زمان معینی، گلبدین با «استادش ربانی» و «برادر دینی و قومی» اش، عبدالرسول سیاف، تفاهم داشت. قوماندانان او در نخستین روزهای حرکت طالبان بسوی قندهار، منجمله شخصی بنام «سرکاتب» مقاومت نشان داد ولی بعداً برخی از تنظیمها، درقدم اول گروه مولوی محمد نبی محمدی، «حرکت انقلاب اسلامی»، واحد های گروه سید احمد گیلانی و حضرت صبغت الله مجددی یکی پی دیگری از مقاومت و مخالفت در برابر «طالبان» دست کشیدند. گلبدین حکمتیار خود راه غزنی، «وردک»، «چهار آسیاب» جلال آباد و سروبی را بر روی حرکت «طالبان» باز ساخت.

حال این به «جهادی» هائیکه سخت در «دشمنی» با «طالب» سخن میگویند، باید بگذشته ببینند که خود و رهبران آنها در ایجاد و نیرومندی و زجر آنها هم سهم داشته اند. دیگر باید بلاخره، به زبان آوردن حرف حقیقت عادت نمایند. همه می پذیرند که در آغاز «طالب» چهره دیگری داشت، سفر جنرال سردار عبدالولی، داماد و پسر کاکای پادشاه سابق محمد ظاهر شاه متوفی، به پاکستان، خود یکی از غافلگیری های اذهان عامه محسوب شده می‌تواند، که به «طالب» بحیث «فکتور» ثبات دهنده امید می بخشیدند. از دیدارهای بعضی از «سیاستمداران» و «روشنفکران» مهاجر افغانی، چنان ذهنیت های امیدوار کننده، پخش میشد، که تفصیل درینجا نمی گنجد.

حرکت طالب در زمان حکومت بینظیر بوتو و تحت نظارت و سر پرستی، نصرالله بابر وزیر داخله وقت او براه افتاد. بهانه روابط تجارتي و اهداف اقتصادی قلمداد میگردد. پدر بی نظیر بوتو، در کشورش که رهبر آنکشور بود، اعدام گردیده بود. او اساس برنامه «سلاح اتمیک» را پس از جنگ اخیر با هند، آغاز نمود و این جمله که «اگر علف بخوریم، باید سلاح اتمی داشته باشیم!»، از آن ذولفقار علی بوتو بوده است، که در زمان «ضیاء الحق» در زیر سایه «جنگ مجاهدین»، بنام «بمب اسلامی» بانجام رسید. وقتی قوای شوروی افغانستان را ترک نمود، اضلاع متحده امریکا سپردن ۴۰ بال طیاره جنگی اف - ۱۶ را، به ارتباط پروگرامهای «اتومی» پاکستان، ممنوع و یا معطل قرار داد، در حالیکه بنا بر ادعای جانب پاکستان پول آن پرداخته شد بود. وقتی «کارت» طالب را بینظیر بوتو در دست گرفت، در جمله سایر تقاضا ها، از جانب اضلاع متحده امریکا طالب رهائی طیارات گردید، در غیر آن بصراحت خواستار، استرداد حدود ۶۵۰ میلیون دالر گردید.

به احتمال قوی، شاید جانب پاکستان بنابر دلچسپی های مختلف، به ایجاد همچو گروه دست زده باشد، که درینراه از اقدام تنهائی خیلی کم محتمل بنظر میرسد. اما آیا گاهی هم از خود سؤالی کرده ایم که ممکن غیر از قدرتهای احتمالی

بزرگ، منجمله پاکستان، در درون همین حرکت که بنام «طالب» یاد میشد، میتواند مغزهای وجود داشته بوده باشند که به تمایل اشتراک کنندگان گردهمایی کویت، مبنی بر قوای «بی طرف» واقف بوده، همچنان با شناخت احتمالی از دستگاه های متعدد، به عطش صاحبان اسلحه و پول نیز پی برده باشند و بچنین راه قدم گذاشته باشند. نباید از نظر دور داشت که هم در صف ایجاد کنندگان طالب و هم در صف سازماندهندگان مخالف و سقوط دهنده های طالب، در وقفه های مختلف، چهره های واحد شناخته شده وجود داشته اند، که نیازی بگرفتن نامهای آنها احساس نمیگردد.

همین چند نمونه از وقایع بخاطری تذکر داده شد، تا قسمتی از اختلافات بین این «برادران اسلامی» افشا گردد. تفصیل وقایع اصلاً در همین سال ۱۹۹۴ نشان میدهد، که این «برادران» عقیدتی، نظیر ربانی و گلبدین، باصطلاح اروپائیان، بازی «موش و پیشک» و بگفته مردم ما، بازی «گرگ و میش» را عملی مینموده اند. یکبار تا آخرین مرمی، بظاهر امر علیه همدیگر میجنگیدند، قربانیان، باشندگان بیگناه ملکی افغانستان بوده اند. باز اعلان آتش بس میداشتند و با بوسه بر ریشهای همدیگر، روابط «برادرانه» نوع خود را در انظار مردم تمثیل میکردند. این نمایشات فقط برای اکمالات دو باره بوده، سلاح ها را که خود تولید نمیکردند، از کجا و در بدل چه بدست می آوردند؟ در ربع اخیر سال ۱۹۹۴، زمانیکه کاروان معلوم الحال، زمینه اشغال قندهار را توسط یک گروپ جدید، بنام طالب ممکن میسازد، این بار باز جنگ داخلی افغانستان وارد یک مرحله کیفی جدید میگردد. تا اینزمان ممکن است نام «طالب»، طوری که قبلاً نیز تذکر رفته است، فقط در دهات افغانستان معرفی بوده باشند، ولی نه بعنوان یک نیروی جنگی. صرفنظر از عقاید سیاسی و طرز العمل ها، که بحث جداگانه را ایجاب مینماید، فرق فاحشی که طالبان با همه این «ائتلافات» فعلی، نظیر «جبهه ملی» و «ائتلاف ملی» نشان میدهند و در زمان کوتاه قلمروهای وسیعی را اشغال نمودند، اینست که آنها لکه بدنامی چور و چپاول را در دامان خود ندارند، زیرا زمانی کابل را تصرف نمودند، که همین حلقه نامبرده فوق همه چیز را به غارت برده بودند برای آنها چیزی باقی نگذاشته بودند.

طالبان که بتدریج مناطق را از متحدان حکومت میگرفتند، در بین جامعه، تا حدی از خوشبینی برخوردار بوده اند، بخصوص که در خلع سلاح از خود پیشرفت نشان میداده اند. الی زمانیکه بدروازه های کابل میرسند، در ذهنیت مردم امید ختم جنگ جای داشته است.

ختم